

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابی القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بحث در استدلال مكتب محقق نائینی قدس سره بود بر وجوب موافقت قطعيه در موارد علم اجمالی بين متباينين یا متباينات. خلاصه‌ی استدلال این مكتب این بود که چند مقدمه را ضم به هم می‌کرد و استنتاج می‌کرد به وجوب موافقت قطعيه. مقدمه‌ی اولی این بود که هر جا ما احتمال تکلیف بدهیم و مأمّن شرعی یا عقلی نداشته باشیم نسبت به مخالفت با این تکلیف، این‌جا عقل می‌گوید که باید مراعات کنی این تکلیف را. بله اگر مأمّن داشتید اشکالی نیست مثل شبهات مثلاً بدویه‌ی حکمیه که برائت عقلی و شرعی مثلاً دارد.

مقدمه‌ی ثانیه این بود که به حکم آن‌چه گذشت که گفتیم حرام است مخالفت قطعيه و جایز نیست بنابراین اصول مأمّنه‌ای که داریم چه عقلی چه شرعی نمی‌تواند در تمام اطراف جاری بشود؛ چون لازمه‌ی در تمام اطراف جاری شدن این است که تجویز مخالفت قطعيه می‌شود. پس این اصول چه عقلی و چه شرعی در تمام اطراف جاری نمی‌شود. می‌ماند یک گزینه که بگوییم در بعضی اطراف جاری می‌شود بعضی؛ این هم باطل، چون مستلزم ترجیح بلا مرجح هست، بگویید از الف جاری می‌شود، در الف جاری می‌شود ب نه، ب بگویید، این نه، فلذاست که اصول مؤمّنه تعارض می‌کنند نسبت به این طرف و آن طرف و تساقط می‌کنند، وقتی تساقط کردند ما می‌مانیم و احتمال تکلیف بلا مأمّن. و همان‌طوری که گفتیم وقتی مانديم با احتمال تکلیف بلا مأمّن، عقل می‌گوید باید مراعات آن تکلیف را بکنی و بدانی آن را امثال کردی. این حاصل فرمایش محقق نائینی.

س: یک گزینه هم باید اضافه کنیم که جریان به نحو تخییر هم، ادله‌ی تخییر شاملش نمی‌شود، چون آن‌ها هم یک گزینه‌ی دیگری است که ترجیح بلا مرجح در موردش نمی‌آید؛ بعضی‌ها این را اضافه کردند که جریان ادله‌ی تخییر این‌جا نیست، چون آن نه مخالفت قطعيه است نه ترجیح بلا مرجح.

ج: این‌جا به خدمت شما آن حرف نمی‌آید که ادله‌ی تخییر، اگر کسی قائل به ادله‌ی تخییر هم بشود. برای خاطر این‌که این‌جا در مصداق است...

س: نه یعنی مأمّن بنحو تخییر، آخر بعضی‌ها هم اضافه کردند، گفتند یک احتمال هم این است که بیايم بگوییم مأمّن جاری می‌شود بنحو تخییر که ترجیح بلا مرجح نیست ولی دلیلی بر آن نداریم.

ج: بله دیگر، چون مساوی علی الطرفین است دیگر...

س: نه نه، اگر تخییر باشد ترجیح بلا مرجح نیست....

ج: شارع بیاید تخییر بگوید بله، ما ادله‌ی تخییر که نداریم در این‌جا، همین ادله‌ای داریم که کلّ شیء لک حلال، رفع ما لا یعلمون؛ این ما لا یعلمون بخواهیم نسبت به این، آن ادله‌ی تخییر اداً فتخیر مال این‌جا نیست...

س: این هم باید گفته باشد دیگر، این هم یک گزینه‌ای است دیگر.

ج: حالا فرمودند این را آقایان، چون واضح است که این مال این‌جاها نیست.

س: بعضی‌ها اضافه کردند.

ج: غیر از مکتب خودشان؟

س: بله، فرمودند یک گزینه هم این است که بیایم بگوییم که ادله تخییر است که ادله‌ی تخییر گفتیم دلیل برایش نداریم، چون رد ادله‌ی تخییر ترجیح بلا مرجح نیست.

ج: بله، اگر ادله‌ی تخییر داشته باشیم درست است ولی ادله‌ی تخییر واضح است که این‌جاها نیست و لذا نیاوردند. آقای صدر که تلخیص کرده مکتب محقق نائینی را دیگر این گزینه را اضافه نکرده در آن؛ به‌خاطر این‌که آن واضح است که ادله‌ی تخییر این‌جا را نمی‌گیرد.

س: ما اگر روی حصر اگر بخواهیم بکنیم.

این به خدمت شما از بیان محقق نائینی. اشکال اولی که دیروز عرض کردیم نسبت به این فرمایش وجود دارد این است که این کلام اگر نسبت به مرخصات شرعیه بپذیریم نسبت به مرخص عقلی نمی‌توانیم بپذیریم؛ چون در مرخصات عقلیه معقول نیست که بگوییم جریان مرخص عقلی در این طرف با جریانش در آن طرف تعارض می‌کند و تساقط می‌کند. این تساقط و تعارض مال ادله‌ی لفظیه است که این لسان را نگاه می‌کنیم اطلاق دارد همه‌ی اطراف را شامل می‌شود، این را نگاه می‌کنیم اطلاق دارد همه‌ی اطراف را شامل می‌شود و این‌ها می‌خواهند کاشف از مراد جدی مولا باشند این در ارائه و کشف از مراد جدی مولا با هم تعارض می‌کنند، چون نمی‌شود هردو آن مرادش باشد؛ می‌خواهیم بگوییم کاشف از این است، این مرادش است ترجیح بلا مرجح، بخواهیم بگوییم این للكلام کاشف از این مراد است ترجیح بلا مرجح است. ما در ادله‌ی لفظیه در حقیقت کاشف داریم، این کاشف است، این کاشف است، ظاهر این کاشف این است که همه را می‌خواهد بگوید، ظاهر این کاشف هم این است که همه را می‌خواهد بگوید و بخواهیم بگوییم که نه، همه را که نمی‌تواند مرادش باشد، این اطلاق که نمی‌تواند مرادش باشد پس این از این عبارتش آن فرد مقصود است، جواب داده می‌شود چرا نمی‌گویی این فرد مقصود است؟ بخواهی بگویی از این مطلقش و از این عبارتش این فرد مقصود است جواب گفته می‌شود چرا می‌گویی این؟ بگو آن، این است که ترجیح بلا مرجح این‌جا پیاده می‌شود. اما در مُدرک عقل عملی به واقع توجه می‌کند، مثل ضمیر خود مولا، در ضمیر مولا که ترددی نیست یک چیزی اراده کرده در نفسش وجود دارد، عقل عملی آن‌چه که ملاک در آن می‌بیند، ملاکش اگر ظلم است، ملاکش اگر اطاعه حق مولا هست، هرچه هست، آن دیگر تردد در آن‌جا معنا ندارد در مرتبه‌ی عقلی؛ چون این‌چنینی است پس این ادبیات را به‌کار بردن نسبت به مُأَمَّن عقلی غلط است، مَأَمَّن عقلی یا وقتی ما به عقل

عملی‌مان مراجعه می‌کنیم یا می‌گوید هر طرف را موضوع می‌بیند برای قبح عقاب بلا بیان یا نمی‌بیند، اگر نمی‌بیند اصلاً وجود ندارد تا بگویی تعارض می‌کند، اگر می‌بیند دیگر تعارض ندارد، دارد می‌بیند دیگر، می‌بیند هم این‌جا برائت دارد هم آن‌جا برائت دارد. پس بنابراین این ادبیات در این باب بله، این ادبیات را می‌شود نسبت به ادله‌ی لفظیه به‌کار برد بگوییم «رفع ما لا تعلمون» مولا فرموده هرچه نمی‌دانی، حالا آن‌که نمی‌دانی بدویه باشد یا طرف علم اجمالی باشد، ظاهرش این است اطلاق دارد. این اشکال اول که شهید صدر فرموده و اشکال درستی است.

س: حاج آقا مقصود این است که قبح عقاب جاری نمی‌شود در هردو، به‌خاطر این‌که من نسبت به این‌که یک حرامی هست بیان وجود دارد، وقتی بیان وجود دارد پس من نمی‌توانم....

ج: پس بیان وجود دارد پس اصلاً جاری نمی‌شود نه این‌که اطلاقش می‌گیرد ظاهر با هم تعارض می‌کند.

س: ایشان نسبت به اصول لفظیه این حرف را زدند گفتند که قاعده‌ی قبح که بگوید آن‌ها....

ج: اصول عقلیه هم قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است، چیز دیگر ندارد که.

س: می‌گوید کلام‌شان....

س: کلام شما، این که شما می‌فرمایید...

ج: بابا شهید صدر که تلخیص کرده کلام ایشان را می‌گوید در هردو گفته، شهید صدر می‌گوید ایشان، این مکتب محقق نائینی تلخیص کرده کلام آن بزرگوارها را، می‌گوید ایشان هم در اصول لفظیه اشکال می‌کند درست؟ حالا غلط تلخیص کرده یا نه این حرف دیگری است، شما باید بروید منبع را نگاه کنید ببینید غلط تلخیص کرده یا غلط تلخیص نکرده. اما این را که ایشان تلخیص کرده از محقق نائینی از این مکتب، شاگرد این مکتب هم هست، شاگرد محقق خوئی است که از اصحاب این مکتب است، ایشان می‌گوید مکتب، مکتب هم که می‌گوید یعنی فقط حرف آقای نائینی نیست حرف آقای خوئی هم هست، حرف تلامذه‌ی دیگر این مکتب آقای نائینی هم هست؛ این‌ها یک آدم معتمد ملا دارد می‌گوید بابا این مکتب استدلال‌شان در این مقام این است که شاگرد این مکتب هم هست، ایشان دارد می‌گوید ایشان هم در اصول لفظیه فرموده، هم در اصول عقلیه فرموده این‌ها تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند پس ما می‌مانیم و احتمال بلا مؤمن؛ وقتی احتمال بلا مؤمن بود عقل می‌گوید باید مراعات بکنی. اشکال‌شان می‌کند این حرف شماها اگر ما بپذیریم در اصول لفظیه درست است همان‌طور که توضیح دادیم ولی در اصل عقلی معنایی ندارد، معقول نیست، این اشکال اول.

س: این بلا مؤمن می‌ماند پس بلا مؤمن می‌ماند را پس نتوانستند شهید صدر جواب بدهد....

ج: بله؟ نه الان حالا جواب می‌دهیم.

پس بنابراین این ادبیات، این منهج در مقام استدلال که بخواهیم هم اصول عقلیه و هم

اصول شرعیه را به این نحو ساقط کنیم این ناتمام است.

و اما اشکال اساسی، اشکال اساسی که ایشان دارد این است که می‌فرماید حرف شما را ما نسبت به اصول لفظیه می‌پذیریم حالا یا به این بیانی که شما گفتید که تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند یا به آن بیانی که دیروز اضافه کردیم بر آن چه که ایشان حالا در دروس فرموده که البته مستفاد از کلام خود ایشان بود در جای دیگر و آن این است که بگوییم ادله‌ی اصول لفظیه انصراف دارد از این که هردو را بگوییم و نمی‌گوییم؛ اما ایشان می‌فرمایند که مأْمَن عقلی در این جا وجود دارد، در این جا مأْمَن عقلی وجود دارد، چرا؟ به خاطر این که وقتی ما علم اجمالی داریم مثلاً در این مثال که یا در این سفر ملق بین کمتر از چهار فرسخ رفتن و بیشتر از چهار فرسخ برگشتن علم اجمالی داریم که یا نماز قصر است یا تمام است، چون صلاة لا تسقط بحال پس الان این جا ما مکلفیم، یا تمام یا قصر. ایشان می‌فرمایند در این جا پس ما یک وجوب صلاة که نگاه می‌کنیم این وجوب صلاة متعلق به قصر بما انه متعلق بالقصر که من یقهام را بعداً روز قیامت بخواهند بگیرند بگویند چرا قصر نخواندی، این وجوب متعلق به قصر را امتثال نکردی؟ نسبت به این من بیان ندارم، علمی راجع به این ندارم، پس مورد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است علی مسلک قم که قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان را قبول دارند، این مکتب قبول دارد، ما که حق الطاعه‌ای هستیم، البته این حرف‌ها نمی‌آید در مورد ما؛ اما آن‌ها که می‌گویند قبیح است بلا بیان الان این وجوب بما انه متعلق بخواندن قصر که فردای قیامت اگر من قصر نخواندم مرا بگیرند بگویند چرا وجوب متعلق به قصر را امتثال نکردی؟ این به قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان چه هست؟ مأْمون است، چون چنین علمی من نسبت به این ندارم، لا علم و لا علمی. نسبت به وجود متعلق به آن خصوصیت که تمام باشد آن هم همین جور است، بیانی نسبت به آن هم ندارد، پس قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان هم نسبت به این خصوصیت جاری می‌شود هم نسبت به این خصوصیت جاری می‌شود. می‌ماند چه که من بیان بر آن دارم؟ جامع، یعنی وجوب و الزام متعلق به صلاة، جامع الصلاة، نه صلاة قصر با قید قصری نه با قید تمامی، جامع الصلاة، من نسبت به این بیان دارم، قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان جاری نمی‌شود. پس بنابراین آقای نائینی قدس سره که می‌فرماید هم باید این را بیاوری و هم جامع، یعنی جامع الصلاة، نه خصوصیت قصر نه خصوصیت تمام، جامع الصلاة به گردن من می‌ماند و من برائت از آن ندارم، برائت عقلی. وقتی برائت عقلی از آن نداشتم یکی از نمازها را که بخوانم جامع است محقق شده دیگر.

س: نمی‌دانم...

ج: چه نمی‌دانی؟

س: واقعاً مولا همین ...

ج: من بر آن که حجت دارم، علم دارم، گفتیم خصوصیت که نیست، بر این خصوصیت یعنی وجوب صلاة قصر بر این که حجتی ندارم نه علم دارم نه علمی، قبول ندارید؟ در خصوص صلاة قصر، در خصوص صلاة تمام ندارم، پس این متعلق برائت است این هم برائت جاری می‌شود. بله یک چیزی در نفس من علم تفصیلی به آن دارم و آن این است که نماز واجب است، نماز بی‌رنگ و آب؛ پس نسبت به نماز بی‌رنگ و آب تکلیف مسلّم است.

س: شک در محصل غرض...

ج: این شک در محصل هم نیست، پس در خود نماز بی‌رنگ و آب که جامع باشد بله نسبت به او حتی علم تفصیلی دارم، نسبت به آن برائت جاری نمی‌شود؛ اما لازمی این‌که این جامع بر من واجب هست و من نسبت به او برائت ندارم چه هست؟ موافقت قطعی است؟ نه، یکی از نمازها را بیاورم جامع را تحویل مولا دادم، می‌گویم بیش از این که بر من حجت نداری شما. حالا اجازه بفرمایید آقا که از قبل رفع ید فرمودند به یک معنای، نه به معنای رفع ید....

س: ببخشید با این اوصافی که فرمودید اگر مأنن با هم بپذیریم وقتی مکلف می‌داند که اگر وظیفه‌اش قصر است کامل بخواند نمازش باطل است و اگر وظیفه‌اش کامل است قصر بخواند باطل است، در مقام عمل می‌خواهد وقتی همان جامع را به‌جا بیاورد باید دوتا نماز به‌جا بیاورد....

ج: چرا؟

س: که معلوم باشد که این جامع را به‌جا آورده. آن جامعی که برایش واجب شده می‌خواهد در همین مقام عمل به‌جا بیاورد ممکن است این نمازی که می‌خواند باطل باشد....

ج: باطل بشود؛ ببینید این‌جا بحث ادانه است، بحث مسئولیت است، الان وقتی چه قصر بخواند یقین ندارد این قصر باطل است، لعل درست باشد لعل باطل باشد، تمام هم بخواند یقین ندارد باطل است و بیش از این هم از نظر مقام مسئولیت بیش از این چیزی به‌گرددنش نیامده.

س: وقتی باطل باشد جامع را لا یتحقق، جامع معلوم بالتفصیل لا یتحقق، اشکال آقا این است؛ می‌گوید شما آن چیزی که معلوم بالتفصیل هست را می‌خواهید بگویید در ادامه باید آن را باید اتیان و امثال کنند، اگر وقتی به من می‌گوید قصر باطل است باطل باشد کلی محقق نشده، جامع محقق، جامع در ضمن....

ج: ما برای بیش از کل، ببینید شما....

س: ما می‌گوییم تحقق انسان در فرد ذیل مشکوک انسانیت وقتی ذیل مشکوک الانسانیة است تحقق انسانیت هم مشکوک می‌شود، پس نمی‌توانید بگویید من نسبت به جامع اتیان کرده‌ام، اگر دینی داشتم و عهده‌ای داشتم ... از عملش....

ج: پس شما باید ببینید، شما اگر می‌خواهید اشکال کنید اشکال را نمی‌زنید به آن تیر شما نمی‌خورد به هدف، این‌ور و آن‌طرف دارید می‌زنید. شما ببینید این مقدماتی که ایشان چیده کجایش را اشکال می‌کنید؟

س: شما معنی جامع را سابقاً قرار بود بفرمایید.

س: علم اجمالی آن چیزی که در واقع هست را تنجیز می‌کند.

ج: خیلی خب، واقع است؟

س: معنی علم به جامع را سابقاً فرموده بودید... معنی علم به جامع را، که آیا علم به مبهم است یا این‌که....

س: مترتب بر همان مینا هست دیگر.

ج: ببینید باید شما ببینید کجا را می‌خواهید اشکال کنید، این جور که اشکال می‌فرمایید شما از یک طرف می‌فرمایید این خصوصیت نه، این خصوصیت نه، ما علم‌مان به جامع خورده، جامع....

س: به جامع خشک و خالی نخورده، جامعی که یا قصر است یا تمام است.

ج: بله یعنی در مقام تطبیق، احسنتم، همین اتفاقاً مؤید ایشان می‌شود و بهتر است برای ایشان. وقتی جامع شد جامع هم بر این منطبق است هم بر این منطبق است

س:

س: یا این است یا آن، ما....

ج: تردید ندارد، نه نه نه، تردید ندارد که جامع، جامع وقتی شد الانطباق قهری و الإزاء... عقلی؛ جامع که شد هم بر این منطبق است، مثلاً نماز چهار رکعتی بین الحدين ظهر که شد بین الحدين یک نماز چهار رکعتی بر ما لازم است، این بر نمازی که اول وقت بخوانی، وسط وقت بخوانی، آخر وقت بخوانی، مسجد بخوانی، خانه بخوانی، حوزه علمیه بخوانی، همه‌ی این‌ها شامل می‌شود، چرا؟ الانطباق قهری، جامع است دیگر، هر کدام این‌ها بیاوریم آن جامع بر آن تطبیق می‌کند پس امتثال حاصل شده. فلذاست ...

س: حاج آقا این‌جا جامع مثل جامع فلز نیست که، فلز هم

ج: جامع جامع است فلز و غیر فلز ندارد.

س: نه دوتا جامع داریم، جامع یک وقت نحو این مثال است که فلز بر طلا منطبق است بر آهن هم منطبق است، چه آهن را بیاوری چه طلا را بیاوری جامع محقق است؛ این‌جا مثل جامع طلا هست، طلا خود نوعی که می‌دانیم خدا از ما خواسته نمی‌دانیم این نوع طلا هست یا مثلاً بدل است یا آن یکی طلا و آن یکی بدل است، این‌جا جامع به نحو فلز نیست که بگوییم کلی فلز هم در آهن محقق است هم در طلا محقق است، هر کدام را بیاوری آوردی...

ج: این‌جا هم جامع همین جور است...

س: این جور نیست، حاج آقا ... طلا هست، طلای مردد بین بدلی و طلا هست، اگر من بدلی را بیاورم نمی‌دانم همین طلا را آوردم یا نه، این‌جا جامع به نوع رفته به جنس نخورده که...

ج: پس جامع چه هست؟ من نمی‌دانم جامع از یک طرف شما می‌گویید این مثل کوسه‌ی ریش پهن می‌ماند، از یک طرف می‌گویید جامع است یعنی بر هردو قابل تطبیق است اگر جامع است....

س:

ج: آهان جامع نیست؟ پس چیست؟ حالا ببینید من عبارت ایشان را هم بخوانم...

س: قبح عقاب بلا بیان در ما نحن فیه که یک قاعده‌ی عقلیه است در آنجایی که ما می‌دانیم یا این یا این، معلوم بالاجمال ما این است که صلاة واجب شده و این صلاة لا یتحقق الا به یکی از این دو فرض این‌جا قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان می‌آید چیز می‌شود مجری می‌سازد، این اشتغال عقلی است...

ج: کجا؟

س: اشتغال یقینی عقلیه است آنجایی که علم اجمالی داریم و این محققش یکی از احد الاطراف است ما نمی‌توانیم در طرفین محقق موضوع معلوم است بیایم قبح عقابش را ثابت کنیم، این‌جا مجرای قاعده‌ی اشتغال عقلی است، اشتغال یقینی یقتضی برائت الیقینیه، این‌جا قاعده‌ی برائت نیست قبح عقاب نیست.

ج: اشتغال عقلی وقتی آنجایی است که شما تکلیف به حدوده و ثغوره و خصوصیات و همه چه برای‌تان معلوم است...

س: این‌که جای اشتغال نیست، من می‌دانم صلاة واجب است، این‌جا قاعده‌ی قبح عقاب، اصلاً کدام یک از عقلاء می‌آیند می‌گویند اگر نماز بر من واجب شد و می‌دانم

ج: این عاقل محترم فرموده، کدام یک از عقلاء؟

س: این را عقلاء نمی‌گویند، عقلاء این‌جا قبح عقاب نمی‌گویند...

ج: | عجب است واقعاً! شما شهید صدر را که از نواغ اصولیین است از عقلاء که نمی‌توانید خارج بکنید. این ببینید ایشان دارد می‌فرماید چی؟ ایشان دارد می‌فرماید که شما، ببینید شما کاری می‌خواهید بکنید که آن اشتغال دایره‌اش چه می‌شود؟ می‌شود می‌رود روی جامع، اشتغال شما را دارد دستکاری می‌کند، می‌گوید شما اشتغال‌تان به چه هست؟ به جامع هست، چرا؟ چون این یکی که از بین رفت، این یکی که از بین رفت، اشتغال شما به جامع است وقتی اشتغال به جامع شد جامع هم قابل تطبیق است بر این هم قابل تطبیق

س:

س: تکلیف بجامع بما هو جامع ...

ج: بله؟

س: تکلیف بجامع بما هو جامع؟

ج: بله

س: بدون خصوصیت؟

ج: بله، الماء طاهر جامع همه‌ی آب‌ها است؛ الصلاة قربان کل تقی جامع است هم به نماز فردای، هم به نماز جماعت، هم به نماز فریضه، هم به نماز مندوبه، همه‌ی این‌ها را جامع است دیگر.

س: مأمور به ندارد...

ج: مأمور به بله بله این قدر ما چیزها دعا، ادعونی به جامع دعا خورده، شما هر دعایی بکنید درست؟ همه‌ی این‌ها...

س: حاج آقا اگر گفته بود دعا کنید مطلق دعا را احراز کنید، شارع مطلق دعا را می‌خواهد درست است هر دعایی انجام بدهی آن مستدل در ذهنش می‌آید؛ اما این‌جا نمی‌توانیم احراز کنیم، نمی‌دانیم شارع قصر می‌خواهد یا تمام می‌خواهد، ما از کجا می‌فهمیم شارع یک صلاتی می‌خواهد؟ نه، شارع یک صلاة خاصی را می‌خواهد که ما نتوانستیم تشخیص بدهیم که چه هست؟ جامع را نمی‌توانیم تشخیص بدهیم که حتماً شارع جامع می‌خواهد، یک صلاتی از ما می‌خواهد حالا هرچی بود، نه، شارع صلاة خاص از ما می‌خواهد و ما هم نمی‌دانیم.

ج: حالا این حرف حرف خوبی شد.

س: همه‌ی آقایان همین بود دیگر...

ج: نه، این جور نمی‌گفت؛ حالا عبارت ایشان را بخوانیم تا ببینیم که...

می‌فرمایند که: «اننا عند ما نعلم إجمالاً بوجوب الظهر أو وجوب الجمعة» در روز جمعه «يكون كل من الوجوبين بما هو وجوب لهذا الفعل أو لذلك بالخصوص مورداً للبراءة العقلية» این وجوب مال وجوب جمعه باشد مورد برائت عقلی است، مال وجوب ظهر باشد مورد للبراءة العقلية «و بما هو وجوب مضاف إلى الجامع خارجاً عن مورد البراءة» یعنی «يكون خارجاً عن مورد البراءة، فيتجزّز الوجوب بمقدار اضافته إلى الجامع، لأنّ هذا هو المقدار الذي تمّ عليه البيان و يؤمّن عنه بما هو مضاف إلى الفرد»، وجوب بما انه مضاف الى الفرد این فرد مؤمّن است یعنی امان داده شده است، برائت دارد؛ نسبت به وجوب به ما أنه مضاف به این فرد مؤمّن است اما بما انه مضاف الى الجامع، نه.

خب این به خدمت شما عرض شود که محتمل است که این جواب محقق شهید صدر به مکتب محقق نائینی مربوط باشد به مبنای آقای نائینی که ان شاء الله این را آن چند روز پیش‌ها یک توضیحی دادیم درباره‌ی علم اجمالی که حقیقتش چه هست، متعلقش چه هست. در باب علم اجمالی سه نظریه وجود دارد، یک نظریه این است که در موارد علم اجمالی علم ما واقعاً به همان واقع تعلق می‌گیرد همان که در متن واقع است، آن که در متن واقع است کلی که نیست، یک فرد واقعی است که به آن تعلق می‌گیرد. یک نظریه این است که به فرد مردد تعلق می‌گیرد؛ یک نظریه این است که به جامع می‌آید تعلق می‌گیرد؛ جامع بین افراد. اگر شما می‌گویید علی هذا المسلك، اگر مکتب محقق نائینی این است آن وقت می‌شود جواب جدلی یعنی علی مبنای شما. علی مبنای خود شما که می‌گویی به جامع تعلق می‌گیرد جامع می‌شود جامع صلاة ظهر و صلاة جمعه چیست؟ صلاة است دیگر؛ حالا اگر جامع انتزاعی گفتیم می‌شود احدهما، اگر که نه انتزاعی نمی‌گوییم می‌شود صلاة، منتها یک صلاتی که یک قیودی دارد که نماز عصر را دیگر شامل نمی‌شود، مغرب و عشا را شامل نمی‌شود، مستحبات را شامل نمی‌شود، قیودی دارد که فرد آن منحصر می‌شود در ظهر و جمعه. پس بنابراین ممکن است محقق شهید صدر این جوری بفرماید؛ اما اگر شما آمدید گفتید که نه، علم اجمالی به جامع تعلق نمی‌گیرد این‌جا، ما می‌دانیم جامع بوصف انه جامع واجب نیست، چطور علم من به آن تعلق می‌گیرد؟ من یک علمی الان این‌جا دارم، می‌دانم جامع بین ظهر و جمعه واجب نیست بهذا الحد می‌دانم، بر خلاف علم وجدانی‌ام هست، می‌دانم خدای متعال در ظهر جمعه یک

عنوانی را واجب نکرده که هم می‌تواند آن فردش باشد هم می‌تواند این فردش باشد که جامع است، اگر جامع باشد پس یک چیزی است که هم این فردش می‌تواند باشد هم آن فردش می‌تواند باشد. پس بنابراین این که شما می‌فرمایید که این بما أنه مضاف الی الجامع این درست نیست، درست نیست به این معنا یعنی وقتی خودمان بخواهیم محاسبه بخواهیم بکنیم این درست نیست؛ اما اگر او طرف مقابل ما و طرف مناظر ما که این مکتب باشد که خودش این مینا را اتخاذ کرده، بله علی میناه اشکال می‌کند؛ اما اگر بخواهیم خودمان مسأله را محاسبه بکنیم و خودمان را قانع کنیم که این جا باید چه بگوئیم، نمی‌توانیم چنین حرفی را بزنیم، یقین داریم این وجوب متعلقش جامع نیست، یقین داریم جامع نیست؛ پس بنابراین این که ایشان... حدس من این است ولو این که در کلامشان نیاوردند، این که ایشان این جور دارند جواب می‌دهند اخذاً علی مبنای قائل است نه این که آنچه که در باب حق مسأله هست.

خب این به خدمت شما عرض شود که راجع به این مطلب که ایشان فرمودند. این بحث یک خرده دامن‌دار است، ان شاء الله ما باید همه‌ی این‌ها را بحث کنیم، ادله‌ی این‌ها ان شاء الله در اقوال دیگر، آن‌هایی که گفتند اصلاً نه موافقت قطعی لازم است، نه مخالفت قطعی حرام است، نه موافقت قطعی واجب است ادله‌ی آن‌ها چیست؟ آن‌هایی که تفصیل دادند گفتند مخالفت قطعی حرام است ولی موافقت قطعی لازم نیست آن‌ها دلیل‌شان چیست؟ این‌ها در اثناء این‌ها، این‌ها خواهد آمد.

س: مختار در این مبانی ثلاثه را می‌فرمایید؟

ج: ان شاء الله می‌گوئیم.

قهرراً دیگر حالا روز آخر بحث‌مان هست قبل از ماه مبارک رمضان و بنده آمادگی دارم یعنی بنا هم بر این دارم که ان شاء الله بعد از ماه مبارک رمضان هجدهم خرداد بیایم بحث را شروع کنیم که این‌ها به یک جایی به خصوص هم فقه هم اصول، فقه را هم می‌خواهیم دیگر بحث امریه معروف پایان پیدا کند حالا این مباحثش. و اصول هم امسال خیلی کم شده و ما بینید ماه مبارک رمضان، ماه شوال، ماه ذی القعدة، ماه ذی الحجه تا نیمه‌ی ماه محرم، این حالا را بگذاریم روی آن تقریباً پنج ماه می‌شود، این خیلی زیاد است. بنابراین سابقاً هم، حالا حوزه درس‌هایی سطح که ما خودمان خیلی از قسمت زیادی از رسائل را هم تابستان خواندیم، هم مدرسه‌ی فیضیه زیر درخت توت که حالا مثل این که دیگر نباشد آن درخت توت. به خدمت شما ماه رمضان تعادل تراجیح رسائل را تابستان بود، خیلی از کتاب‌های دیگر را تابستان درس بود دیگه، همین درس‌های آقایان می‌خواندند حالا درس‌های چیزی تعطیل بود ولی درس‌های دیگر وجود داشت. بنابراین الان صدتا جلسه هم نشده، صدتا جلسه هم نشده بنابراین ان شاء الله و یک مطلبی هم خدمت شما عرض شود که آقای نکنونام حفظه الله نقل کردند از آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله که ایشان خیلی مُعتنی به درس بود، ایشان می‌فرمود نصاب من در درس یک نفر است. یک مخاطب فقط باشد کفایت می‌کند که یک نفر نصاب ما یک نفر. بنابراین بنایمان بر این است که ان شاء الله اگر خدا عمر عنایت کند و توفیق عنایت بکند هجدهم خرداد ان شاء الله درس را شروع کنیم، حالا یا تا پایان شوال اگر همت‌ها به خدمت شما عرض شود و اگر هم همت‌ها نشد اقلّاً تا پایان خرداد دیگر.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

